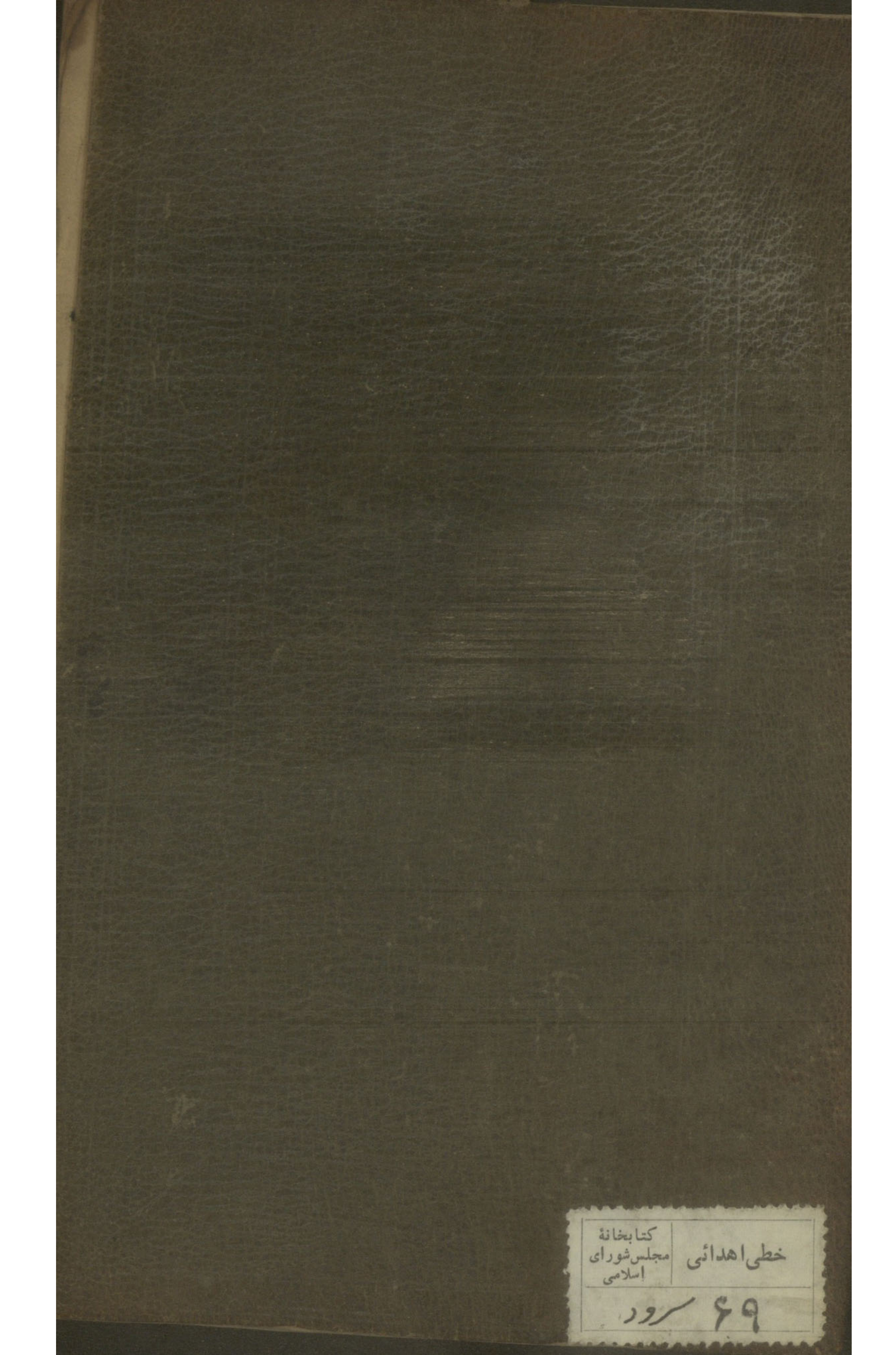




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب رساله وجوب اطاعت سلطان
مؤلف سید عبدالحسین جزایری شوشتری
موضوع
شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۵۲
شمارهٔ اختصاصی (۶۹) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
کتب اهدائی غلامحسین سرود در ۱۳۶۲
کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود
۶۹




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب رساله وجوب اطاعت سلطان
مؤلف سید عبدالحسین جزایری شوشتری
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۶۹) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۵۲
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲
کتابخانه خصوصی
غلامحسین ـ سرود
۶۹
۲۱۲۲۵۲

۱۳۰/۹

رساله در رجوع جاهل بعالم [illegible]
در رجوع ابوالمعالی کلباسی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی له ملک السموات والارض واحاط باعماق الحقایق بالطول
والعرض والصلوة والسلام علی المؤدب بالاداب الشرعیه بالسنة والفرض
وآله الذین لا فرق بینه وبینهم الا بالتقدیر والفرض وبعد چون از تتبع
قواعد قطعیه حکمای کبار وتفحص ضوابط شرعیه ائمه اخیار علم قطعی حاصل است
که چنانکه خدای اعز شانه وعظم برهانه بندگی وعبادت واجب باد شاهان را
نیز که سایه لطف ورحمت او بند خدمت واطاعت بقدر طاقت واستطاعت لازم
ونفوس ایشان از همه نفوس اکمل وقلوب صافیه شان بحق اسرار و جود
کثیر الجود شان از همه شخص در حیطه تصرف انهابت اقوی واجل

باو

وبر وجود و قدرت حضرت واجب الوجود اجلی واول بلکه نفوس کامله
ایشان نظر موادای قلب السلطان بین اصبعین من اصابع الرحمن
مهبط انوار الهیه ومحل فیوضات آثار غیبیه انوار قلبیه واطوار
روحیه ایشان از نور الانوار ساطع ونتایج انظار وافکار ابکار ایشان را
برهان قاطع دانسته از حد رب صائب ونظر خطای از شواب شان بر حذر
باشند اطاعت و فرمان برداری ایشان را موجب خیر دنیا وآخرت ومخالفت را
عین ذلت وخسارت دانند و با بعضی بر بعضی از همگنان نهان و پنهان
و حال آنکه خفا و خفای آن موجب تساهل وتکاهل در خدمت سلاطین
و فساد کلی در امور دنیا ودین کافه مسلمین وعامه مومنین گردیده
و لهذا اقل فقیر بی بضاعت و حقیر عدیم الاستطاعه اقل القلیلین محمد رضا ابن
محمد امین بر خود لازم دید که علی العجاله در ضمن این رساله اشاره باین امر مهم
نموده و به قسم این عائده کثیر الفائده را مرافق با قواعد قطعیه عقلیه و مطابق

باشواهد شریفهٔ شرعیه و قال و قیل و براهین و برهان و دلائل لبیبان نماید قسم اول
بطریق رمز اشاره میرود با آنکه چنانکه وجود در شیئی مختلف المزاج با وجود سلطان
صورت که کسر سورت اختلاف ایشان نماید صورت نمی بندد همچنین نظام
عالم بوجود فایض الجود پادشاه عالم پناه انتظام میگیرد قسم دویم بذکر اخبار
صحیحه و آثار معتبره ائمه اخیار که نص صریح بر مطلب مذکور باشند قسم سیم
بذکر کلمات حکمت آمیز حکمای کبار که علاوه بر مدعا مشتمل بر فواید بیشمار است
اما قسم اول در بیان آنکه سلطان ممالک محبت و دولت پادشاه اقلیم سبع شده
بعد از آنکه در دار الضرب وحدت و اتحاد سکه سلطنت وجود بنام کبریا زد
ممالک شهود نه سپاه تعلقات اراده ازلیه و لشکر مشیت لم یزلیه باظهار
صفات جمال و سمات جلال بخشکان خلوت سرای عدم که از جام وجود قدم
سرشار و در مهد ام و لامکان خوابیده در تتق عرش آلهیه بچه دار نفخه هجوم
آورده از نهانخانه جمعیت و وحدت واجبیه در گریز بسوی کثرات امکانیه

نهاده

نهاده قدم در ساحت تفرقه وجود و کثرت شهود نهادند آیات انوار حسنا
و آثار اسمای حسنی در مرایای غیب بمشاهده شد بلادرپی دست از ان نعمت
عظمی و موهبت کبری برنه شد در زمین شبی هر گز دم از هستی نزده دیده حیرت
زده محو تماشای جمال الجمال الهیه پامال گردانیدند کلمات مظاهر کونیه
از بابت ظهور ذاتی حیرت انوار لونیه بعد از محل رفع جمعی بمقام کسر تفرقه
افتاده هر یکی بقدر طاقت و اندازه استطاعت سیر در مراحل هستی خود
از ثانیه تا اولی از صحرا بسوی قطع منازل نمودند عقول مجرده بتجرد
اظهار هستی مخلع بلباس هستی جاوید گردیده از مقربان بارگاه احدیت
و محرمان پیشگاه صمدیت و مبادی اسباب آفرینش و مفاتیح کنوز دانش
و بینش شدند مولد اجرام و هیولای اجسام ارباب طبع در ان مقصور بصور
کاکفو و ملون بطبایع گوناگون هر دم خود را در امر هیولای حالی و ممنون حوالی
نموده حیران و سرگردان بوادی مفارقت و حرمان مبتلا اند از آنجمله افلاک و انجم

شاهراه مواصلت را گم نموده غافل از فطرت قدیم مألوف بسر حد حدوث وقوف
و بمقام علوی طاهری شغوف که دیده بجز گرد های چرخی نمیزد نه اربعه عنصر متباینه
بسیطه از غایت غفلت و عاقبت نااندیشی هر یک بر دیگری استباق و پیشی
گرفته ارکان عالم کون و فساد گردیده نه آتش خشک دماغ که سالها دل را گرم از
هوای عشق آتشین رخان داغ منفعل از قید وقال تمکن و احتمال رسته در زاویه
فراغ فارغ البال نشسته بود از رابطه بخار بحوث و غرور رسته و سودا در گشته آغاز
سرکشی نمود و باد سبک سر که مانند کرباس در بر مکشید و از هر روزنی بلکه سوراخ
سوزنی داخل نشد خارج از طریقه شیفته خود گشته بهوای خودرائی و استبداد پیش
نهاد خاطر منفعل بنای بلند پروازی نهاد و آب روان که همواره از طریق تواضع
و پیشه ادبی پرستی داشت از راه کجروی و طغیان خوالین جولان و موج زدن
گرد اگر گرد خاک احاطه منفعل گشت که ربع مسکون را بر محیطه تصرف در آورد و خاک دلی
زلزله که بارها روی سکون در نمو هر پاک و ناپاک بر زمین نهاده سر همسری با افلاک

ملک و اجرام

ملکت و اجرام فلک داشت بعد از وصول آن خبر وحشت اثر بگوش
هوش واقفان حضور و محرمان حریم نور توقیع منیع و فرمان رفیع
از مصدر عرش و جلال صادر گردید که مالک ممالک شهود و حاکم باستحقاق
اطوار این طور از وجه یعنی نفوس مدبره مجرده از کرورت بیت
باری قهرمان صورتی سورت شرکت ایشان را در هم شکسته گوشمالی
کردن کشان را بکیفر رسته از مرتبه افراط و تفریط برون و بصراط
المستقیم عدالت امتزاجیه و توسیط مزاجیه ثابت دارد و اگر احیانا
از خارج و داخل خللی در ارکان راه یابد فراشان فرمان بر
وجلادان قضا و قدر بفرمان خالق اکبر از شش جهت در آسیبه
بر سر ترکیب هر یک از موالید ثلثه رانده بتیغ بیدریغ وجود شان را
آیت بعدم و حدوث شان را بایت تقدم سازند بعد از اصدار
فرمان لازم الاذعان اجزای اجرام علویه هر یک با هر سه و مقومات

اجسام سفلیه بر چهار رنگ چار تن بتوافق و امتزاج والده از تاثیر آبای علویه
و تاثر امهات سفلیه نتایج بسیار و موالید بیشمار از هر گوشه و کنار بجلوه
نشو و نما و در عین نو رسیدی کمال استعداد هر یک ببار آمده ثمره بهجت خود در ادنی زمن
غیب بساحت شهود آورده و نور قدم از کتم عدم بمجلای حدوث عالم
انفس طی اطراف و آفاق وجه ازمرآت شهود بر در و دیوار تو ابلات افق و کیفیه
پندار و احتجاب از رخسار پر چهره کمال مشغول اولوالالباب برخ آسته کتابت
مستطاب عالم بر دیباچه بهجت آدم که مجموعه لطایف حکم و نمونه انوار قدم بعید
آراسته گشته و بلبل نفس ناطقه قدسی بنهاد راه در شاخسار عزت و افتخار
طوبی تجرّد و تقدس پرورده بود در قفس تن عکس نقش قضیه حب الوطن گشته
محبوس و آن مرغ معنی را در چشم بی‌بصیرتان بوالهوس محسوس گردانیده
چون مزاج طفل در نهاد بعضی نهاده بقصد از راه هوا و هوس بازی
بازی بنای دست دراز بسوی آن قفس نهادند مرغ قدسی را از این معنی

الی

وحشتی پدید آمد از ایشان یکبار که بنای گناه رنگی گذاشت بلکه از اصل
طینت با آنها سر آشنائی بر انگیخت آتش شور و شر در افراد بشر شعله ور
گردیده لاجرم خلاف و اختلاف در میان ایشان هویدا شد و مخالفت آیات
بتخلف و هر که ام ها به طینت خود گردید یا مظهر جمال و علمیت در زمین
عین الیقین و خلیفه زمین دهر گردید یا مصدر جدال و از زمره متمرده
و جنود شیاطین شد برخی دیگر که فطرت اصلی را از دست نداده در قرار داد
به احدی الحسنین نهاده بلکه برزخ بین العالمین و قابلیت نشأتین
بوده حیران و سرگردان در تیه ضلالت و بادیه جهالت مگشته و از این معنی
با عدالت الهیه صورت نمی‌بست حکمت بالغه ربانیه و قدرت کامله جهانیه
بنابر حالت حیرت آل ان شکسته بالان پریشان احوال گشته بمثال
اقبال ایشان بتوقیع رفیع و بر لیغ بلیغ انی جاعل فی الارض
خلیفه توشیح گردیده سکه خلافت را بنام مظهر تام که نتیجه حقه مقدمات

صادقهٔ آفرینش بعد بجهت هدایت انام زدند عالم کبیر بوجود و نجود آن
هزار منیر نورانی و کشت زار آمال و امانی در جهانی سبز و خرم گردید جمعی که طریق
متابعت را پیمودند کوی سعادت بعضی و آنکه راه مخالفت ورزیدند لکه
کوب حوادث گردیدند و بعد از آنکه این سعادتمندان از شمسه کفر وجه ماه
و ماهان هر دو جهان بعضی از دار فنا بعالم بقا پیوستند و از کشمکش زمانه
رستند بار هدایت را بر ارباب درایت نشستند بلکه بعضی از فواید عوام
و نتایج زواید علوم و ادراکات خود را باوصیای اصفیا و علمای اتقیا نمودندی
العلماء ورثة الانبیاء میراث دادند و قواعد دینیه و ضوابط یقینیه در میان
نهادند و بدستیاری پادشاهان عادل عالم و سلاطین عاقل کامل الکمال
تحمل و بردباری خلق را در اطاعت و فرمان برداری حضرت باری عز شانه و عظم برهانه
وادا شته احکام الهی را جاری نمایند پس برای رزین روشن روان
حقیقت بین ظاهر و هویداست که وجود کثیر الجود پادشاهان معدلت پیشه

و سلاطین

و سلاطین حقیقت اندیشه چنانکه در نشأه شهود واسطه نظام عالم
در عالم غیب نیز رابطه انتظام اوضاع بنی آدم در ظاهر مظهر صفات جلال
در باطن مصدر سمات جمال بلکه بهترین نعمتی از نعمای شامله الهیه و بزرگ
ترین اثری از آثار قدرت کامله نامتناهیه اند پس درگاه خلایق پناه
شان نمونه بارگاه احدیت و تمثال پیشگاه صمدیت است و لهذا حکمای
الهی و عارفان ربانی همای ایشان را موسوم بسمت ظل اللهی میگردانند
و صورت مجازی اینگروه والا شکوه را قنطره معنای حقیقت و ثناگویی
شان را همواره وجهه همت بلکه شکر احسان ایشان را شکر نعمای
الهی و تعداد الاء لامتناهی شمرده اند مجملا ضرور بودن وجود ایشان
در صفحه عالم خصوص بجهت ترتیب و بکمال رسانیدن قوابل و منزل
رسانیدن قوافل از افراد قابله بنی آدم از جمله ضروریات و منکران
منکر امر بدیهی و ضروریات و لابد است ما هملی که اساس تمشیت مؤسس اساس

قدم و حدوث بنای جدیدش پیشی بر عدم گرفته و الی الآن آبی در جویبار عرش
و اعتلا اعلی و اجلی از آن نرفته و رباطی است که این درگاه عالم پناه ما بنشینند
دیده امیدواران باز و دست آرزو و حاجت بسوی جانب نعمت بیدریغش دراز است
اللهم فایدها بتاییدک القویم و سددها بتسدیدک القدیم از آنجمله بر شجری
از اشجار دوحه اقبال طوبی مثالش باشد حمیده خصالی است که الی الآن کاتب
قضا بقلم قدرت رقمی بر لوح صورت سلطنت و معنی شاهنشاهی ما ننشسته بودی
ننگاشته و منشی ازل منشور خلافت و سروری و ولایت و جهانگیری را
جز بنام نامی و اسم سامی گرامی آن سرور سر دفتر سلاطین روزگار ننوشته
و سایه بلند پایه مرحمت و عطوفتش بر مفارق عامه عالم و عالمیان چون سایه
الهی سایل اعلی و ادنی بلکه پادشاهی معنوی دیگران نسبت بسلطنت صوری
آن لفظی است بی معنی الحمد لله العلی الاعلی ذات قدسی صفاتش بتاییدات
یزدانی و توفیقات ربانی قامت قابلیت سروری و سلطنت را بطراز ملکات

فضائل

فضایل نفسانی بنوعی آراسته که بالمره اسم و رسم سلاطین جور را از زبان
و زمان قلم و برخواسته مزرع آمال و امانی جهان و جهانیان از رشحات
بابرکات سحاب معدلتش شاداب و کشت زار شرع شریف نبوی صلی الله
علیه و آله بیاری دهقان تیغ آتش بار غازیان ظفر شعارش سیراب اعنی
السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان ابو المظفر و المنصور ذوی القدره و الاقتدار السلطان فتحعلی
شاه قاجار لازال ظلال معدلته علی مفارق الانام ممدوداً و عین
الاعادی محفوظاً قسم قدیم و تسیم بطریق المزج زنگار آگاهان مصلحت کیشش
و درنگ رنگفاهان عاقبت اندیش نقشبندان کارگاه فطرت و پیشگاهان
دستگاه عبرت شد محقق و مبین است غرض اصلی از ایجاد عالم و مقصود
کلی از آفرینش بنی آدم معرفت آثار صفات کمال و دانستن سمات
جلال حضرت متعال و قادر ذو الجلال است و احدیکه در این سخن حرف

وگفتگوئی نه و در روز ازل مبداء اول خزانه داری این گوهر گران بها را
حواله بگنجینه خلقت انسانی نموده او را سند وثوق سروری و دارائی اثبات
ساخته اند بلکه جمیع کائنات را بطفیل وجود او مخلوق و مسخر فرمان
او گردانیده تا نقاب احتجاب از چهره شاهد مقصود برگیرد و خود را
بچشم محبوب خود بی آسیب عین الکمال در عین سعادت وصال و اتصال
ببیند و ضروری او آنست که تا اسباب تعیش و زندگانی او بر وجه لایق و درست
سرانجام و آماده نگردد باطمینان خاطر باطن و ظاهر در تحصیل آن مطلوب
که فی الحقیقه در آغوش اوست نمی تواند کوشید بلکه قطره از این بحر بی پایان
نوشید و بر همه کس ان واضح و لایح است که تهیه اسباب موقوف است
بوجود پادشاهان معدلت پیشه و سلاطین حقیقت اندیشه در حفظ بیضه
و حوزه مسلمانان از دشمنان و منافقان داخل و خارج همواره فکر
و ذکر ایشان منع جور و تعدی خواه بر اجانب خواه بر اعادی نموده

نگهدارند
۲۱

نگهدارند که ظلم و ستم بر انواع بنی آدم ننمایند تا بعضی بخاطر جمع مشغول
تحصیل معاش و برخی دیگر باستکمال نفس و استحصال زاد معاد گردند
ولهذا سلطان حقیقی و پادشاه تحقیقی جل شانه و عظم برهانه بمقتضای
حکمت کامله و رحمت شامله نظام احوال عالم و انتظام اوضاع بنی آدم را مربوط
و منتظم بوجود موجودی اکمل و اتم از آدم تا خاتم یعنی شخصی عاقل و
مردی کامل همواره بخیر دینی و دنیوی ایشان تا عاقبت امر عالم بخوبی ایشان
گردد گردانیده بلکه قبل از خلقت خلیفه اشاره به بشارت انی
جاعل فی الارض خلیفه فرموده و اگرچه استخلاف عظمی و سلطنت کبری اولاً
و بالذات مفوض بسلاطین دین و دنیا پادشاهان صورت و معنی
یعنی انبیای عظام و اوصیای ذوی الاحترام ایشان بعده فقط نظر
بمضمون کریمه وجعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات
مراتب این خلافت و مدارج این سلطنت مختلف و متفاوت فی بعض

در این معنی صاعد و برخی هابط بوده اند لهذا با وجود انبیا و اوصیا اغلب
اوقات بساط سلاطین نیز در بسیط زمین گسترده بامر جهانداری و
فرمان فرمائی و سیاست مملکت داری بر وفق شریعت و وجه عدالت و طرز لیاقت
آن پیغمبر مشغول بوده اند و انبیای عظام نیز در انتظام مهام ایشان سعی بلیغ
و اهتمام تمام مبذول فرموده اند دست تصدی و تکفل ایشان را در امور مملکت داری
قوی مستحکم گردانیده اند و در زمان سعادت نشان حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله بعضی از ملوک چون نجاشی و غیر ایشان بتصدیق نبوت و اقرار
رسالت آنحضرت نموده بشریعت مقدسه قائل شدند آن سرور متعرض
مملکت و سروری ایشان نگشته بهمان قاعده و قانون در مقر سلطنت
مستقر و در امر پادشاهی خود مستمر بودند پس در جائیکه هنگام حضور موفور
السرور انبیا علیهم التحیة و الثنا بجهت ثغور وجود سلاطین ضرور
باشد در زمان غیبت هم از اطراف و جوانب اعادی از اراذل و اجانب

همواره همت خود را مصروف صون مضمون امت و رعیت بجانب
خود داشته اند بطریق اولی لازم و واجب خواهد بود تا حفظ بیضه و محافظت
حوزه ایشان نموده ترویج دین مبین و اجرای احکام سید المرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین و امر بمعروف و نهی از منکر و فعل خیر و ترک
شر نمایند و در این صورت مینه او از این فضله و ریاست وی از
ریاسات کامله گردد و از وعده وعد الله الذین آمنوا منکم
و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم با نصیب و بهره مند شود و چون حضرت سبحانی در مملکت
وجود هر فردی از افراد انسانی بجهت خلقت قوای روحانی
و ایجاد جسم و مشاعر جسمانی نشانی از خلافت عظمی و سلطنت کبری
باز نموده نفس ناطقه انسانی او را بر شهربند وجود جسمانی
و قلمرو آن حاکم علی الاطلاق و فرمان فرمای باستحقاق گردانیده

پس اگر کومی اندک تأملی و قلیل تفکری نماید و سررشته اجمالی از
تشریح بدن و اجزای آن آهشته بشر بیابد که اگر سلطان بدن دقیقه
از مملکت خود غافل شود خلل کلی در آن مملکت راه یابد و اگر لحظهٔ
مشغول تدارک آن نگردد زمام مملکت بالمره از دست او بیرون رفته رو
بانهدام مینماید از اینجهت حکما گفته اند که پادشاه در عالم بمثابه دل است
در بدن چون شاه بصلاح باشد جهان بصلاح آید و اگر پادشاه
بفساد گراید عالم بفساد در آید یعنی اگر پادشاه عدالت ورزد همه خلایق
عدل و انصاف پیشه گیرند در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تکثیر زراعت
و ترغیب تجارت باقصی الغایه کوشند و از برکات میامن
معدلت پادشاه رعیت در مهد امن و حضور مملکت و خزانه معمور و
آسیب خرابی از رعیت آن دور [illegible] و سپاه موفور و مسرور
و دشمن منکوب و مقهور باشند و نتیجه آن عیش ازدیاد ملک و دولت

دوام

دوام پادشاهی و سلطنت که ثمره و نتیجه عدالت در دنیا
و آخرت بروزگار فرخنده آثار پادشاه عادل عاید گردد
در دار دنیا موجب نام نیک و ذکر جمیل و در آخرت باعث
نجات و اجر جزیل خواهد بود چنانچه در روایت آمده که انو
شیروان و حاتم را با آنکه بسمت کفر و ضلالت موسوم بودند
لا بسبب عدالت و سخاوت از آتش دوزخ نجات یافته اند پس
بر این حکایت نوشیروان و حاتم را مرتبه عدل و سخاوتشان
کند از زنار ستون خیمه دولت برای عدل است مرا بی ستون نبود خیمه را
بپای قرار و حصن خیمه دولت بر سبیل مفاخرت میفرماید که
ولدت فی زمن الملک العادل یعنی من در زمان پادشاه عادل
که انوشیروان بن متولد شده ام و هم از انحضرت صلی الله علیه
و آله مروی است که ان الامیر العادل والعالم العامل اذا مات

تا کل الارض لحومهما و لا یبلی عظمهما و یبقی طریا الی یوم القیمة یعنی هر آینکه
پادشاه عادل و عالم عامل چون از دار دنیا رحلت نمایند زمین
نمیخورد گوشت ایشانرا و نمی پوسد استخوان ایشان در خاک و باقی
میمانند تازه و با طراوت تا روز قیامت گویند چون این حدیث بسمع
هرون الرشید رسید خواست تا صدق کلام معجز نظام حضرت سید
انام را برای العین مشاهده نماید گفت تا قبر انوشیروان را نبش نمایند
که اگر بقای او بصورت صحیح بود با وجود کفر آن لعین این حدیث یقیناً
صحیح و در پادشاه عادل اسلم بطریق اولی مسلم خواهد بود پس او نبش
او قبر آن پادشاه عادل را شکافتند جسد او را همچنان تازه و با
طراوت یافتند که بر بستر راحت خوابیده و بر سر او تاجی مرصع
که بر آن این کلمات حکمت آیات مرقوم بود من اراد ان یعظم ملکه
فلیعظم علماء زمانه و من اراد ان یکثر خزائنه فلیکثر العدل فی

رعیته

فی رعیته یعنی هر کسی از پادشاهان ذوی الاقتدار که اراده عظمت
و بزرگی ملک و پادشاهی خود داشته باشد باید که تعظیم و توقیر علمای زمان
خود نماید تا بواسطه تعظیم علم و تکریم علما پایه دانش و پایه قدردانی
او بر عالمیان ظاهر گشته در دلهای خاص و عام جانشین و موقر و محترم
گردد و نام نیک و ذکر جمیل او بر صفحات روزگار باقی و پایدار بماند
زیرا که علما حقیقة زبان عالمند و حرف ایشان در دلها مؤثر و مردم
اعتناء بشان و اعتبار بسخن ایشان مینمایند و بعد از آنکه پادشاه
حرمت ایشان را منظور داشت و بطریق عزت رفتار نمود محبت آن
پادشاه در قلب ایشان قرار میگیرد و در آن وقت بی اختیار زبان بمدح
و ثنای او میگشایند و در خلوت و کثرت نهان و آشکار کمالات او را
در میان مردم ظاهر و هویدا خواهند نمود و همین موجب مزید رغبت
مردم میشود باطاعت و فرمانبرداری سلطان پس هر یک از پادشاهان

معدلت نشان که خزانش معمور خزاین و بسیاری اموال و دفاین داشته
باشد باید که ابواب عدالت و رعایت بر روی عامهٔ رعیت مفتوح دارد و از
روی تکثیر رفاهیت خلایق و آبادانی مملکت کمال توجه فرماید تا رعایا و برایا
بخوبی و خرمی از روی امنیت خاطر و فراغ بال دعاگوی پادشاه حمیده خصال
اشتغال نموده در امور زراعت و عمارت و تجارت و صناعت بهر کار متعلق
و مفوض باشد سعی و کوشش نموده حق سبحانه و تعالی نیز توجه و حسن نیت
پادشاه عدالت شعار خیر و برکت و افزونی در نعمت کرامت فرماید و بدین جهت
مملکت معمور و خزانهٔ عامره مملو و موفور گردد زیرا که خاصیت معدلت و
حسن سلوک و تاثیر قصد و نیت ملوک که صاحبان نفوس قدسیه و مظهر آثار
کلیه اند در عالم کون و فساد خارج از حیز حصر و تعداد است و مکرر بتجربه
رسیده و از انجمله آنچه این عقیدت سگال مکرر از احوال پادشاه بهمال حمیده
خصال مشاهده و ملاحظه نموده مجملی از آن ایشان در ذیل اخبار نقل در ا

بلاد

و ولایات ممالک محروسه باران در موسم معینه که میبایست ببارد
نبارید و وحشتی عظیم در خلایق بجهت عدم بارندگی روی داد تا آنکه
شبی از شبها که در حضور پر نور موفور السرور شرف بعدم از قلت امطار
و اضطراب اهل آن بوم و دیار سخنی رفت خاقان گیتی ستان بعد از نیت
صادق و عزم جزم بزبان معجز بیان آوردند که فردا باید رفت بنماز
باران دهقه در همان ساعت که مشغول همین صحبت بودند مطلقا آثار بارندگی
در آسمان نبود ابری پدید آمد و شروع شد بباریدن همه اهل آن مجلس از
حسن نیت و خاصیت قصد آنحضرت تعجب نمودند و ایضا در کتب
تواریخ مسطور و اینمعنی در افواه و السنه مشهور است که سلطان محمود غزنوی
روزی در اثنای شکار در عین حرارت هوا بر باغی رسید و از باغبان
طلب آب انار نمود باغبان اناری در قدحی فشرده پیش سلطان
آورد تا نوشید و از باغبان پرسید که این باغ چند جریب و خراج آن

چند است باغبان گفت منبع قلیل عرض کرد سلطان را در خاطر خطور کرد که توفیر
کلی در مال و خراج باغات بیت المیزان تعیین باید کرد که تفاوت را حسب الواقع
قرار دهد بعد از این قصد و نیت باز باغبان را امر فرمود قدحی دیگر از آب
انار بیار باغبان این مرتبه چند عدد انار فشرد و مثل اول لعاب نیاورد
از این جهت دیرتر بخدمت رسید سلطان از سبب تأخیر پرسید جواب داد
که در نوبت اول از یک انار این قدح را پر کردم و این کرت از اضعاف مضاعف
پر نشد همانا در نیت پادشاه تغییری بهم رسیده خلاف شیوه معدلت باشد
سلطان محمود از این معنی متنبه شده دیگر هرگز پیش مخالف شیوه عدالت بخاطر
نگذرانید حکایت سلطان محمود واعظی را گفت مرا پندی ده مختصر واعظ در
جواب گفت نوعی که خواهی خدا با تو عمل نماید تو با رعیت خود بعمل آر حکما
گفته اند در قوام پادشاهی بسپاه است و نظام سپاهی بخزانه و معموری خزانه از
رعیت و آبادی رعیت بعدالت است اگر شاه با داد و فرمان روا است

ابر

رعیت از او در امان خداست مجملا در اینکه عدالت خوب چیزی و همه چیزها
بران مترتب و همه شرها بر خلاف آن متفرع است حرفی نه ولیکن فهمیدن آن
بسیار دشوار است از سخنان حکمت آمیز افلاطون است که عدل را یک
صورت و ظلم را صورتهای بسیار لاجرم جور آسان و عدل دشوار است و این بصواب
و خطای تیر انداز شبیه است چه صائب انداز محتاج است به تعلیم و ممارست
و خطا انداز محتاج نیست بهیچ کدام و هم چنین طریق عدالت نیز امری است
ضروری پس هر کس از کم فطانتی در فطرت او بهم رسیده که بار رعیت
سلوک صحیح آنست علی الاقلام هر که والی مسلمانان شود و عادل باشد
و در خانه خود را بگشاید که مظلومان دستشان باو برسد و مطالع را
عرض کنند که دادخواهان را چه شد و بغور امر مردم رسد بر حق سبحانه و تعالی
واجب است که در روز قیامت ترس را از او بردارد و او را داخل بهشت
کند و از این قبیل احادیث بسیار وارد و مضمون این فقره اخبار

بیشمار است فامّا چونکه پادشاهانرا به نفس نفیس خود همیشه بر دقایق امور
عظیمه پرداختن به شبهای تشیید امورات کلیه و جزئیه را کماینبغی و یلیق
وجهه همت ساختن متعذر و متعسر است فلهذا باید جمعی امین را سر رشته
داری این امور مامور و سرافراز فرمایند و ثقت قابلیت بر جمیع معتبر معتمدرا
بخلاع ارجاع این خدمات آراینده در سر انجام مهام از آئینه دین
و دولت بمصاقل مساعی جمیله زنگ زداینده و در اجرای حق و اماتت باطل بجان
و دل کوشیده در مصالح مرعی از امور دین و دنیا و دولتخواهی و الغث خود
به تحصیل اغراض فاسده نفرد نشده و عوض مطلب و اظهار حوایج ارباب
حاجات را از روی اشفاق و مهربانی موجب طول عمر و زندگانی دانسته
آئینه مثال صورت احوال شکستگان عرض را از زنگ نقش و در نظر اطلاع
پادشاه عالم پناه رسانیده و ابواب اغراض را که هنوز از امراض نفسانی
و هواجس شیطانی قلب متقلوبشان شگفته و اظهار و غرض مظلومان

هواد

هوادخواهان را اصلاح حال خود نمیدانند از جمله موانعند که دور
کعبه ایشان بر سلطان واجب و راه نداد آنها بدربار معدلت مدار لازم است
زیرا که اغلب اوقات امر خلاف ضابطه که اتفاق یافته بجهت اینست
که آنها نمیگذارند که مطلب بپادشاه جهان پناه برسد و اگرچه از انجا
که قاعده مقرره حکمیست که اجزای عالم همیشه متلایم و متناسبست و از
پادشاه معدلت پناه همواره بخیر خواهی و خوشنودی آگهی یابد و رعیت
شیوه عدل و احسان و رسیدن بداد مظلومان آید حالت دولت از وزرا
و وکلاء و ارکان و اشراف و اعیان مجلد ان که اطناب سرادق بارگاه
شهریاری و اطناب کارگاه جهاندارینده و تدبیر امر خطیر شهریاری و شغل
جلیل جهانداری و رتق و فتق امور ملک و مملکت و نظم و نسق سپاهی و رعیت
و احقاق حقوق عجزه و مساکین و رفع تعدی و ظلم ظالمین را بر وجهیکه
مقرون برضای خالق و مشحون باصلاح خلایق است همواره وجهه همت

وشب نگاه بر دیوار دیگر بر و چنان کن که تو دینار الجوزی نه دینار
ترا بخورد و شکار کفتن بسیار از انجمله امور یست که اغلب اوقات داد
خلفا ناسر کوات وامر مملکت را معطل و حیران و اسبهای خوب را که در وقت
ضرورت ضرور و بکار می‌آید ضایع و معیوب میکرداند از نصایح ارسطا
طالیس حکیم به اسکندر رویست واجتنب الصید فانه یهبط البدن و
یشغل عن السیاسة و یطیب القلوب و عن الحیلة للاعداء یعنی ای
اسکندر اجتناب نما از شکار کفتن بسیار پس هر کسیکه عاجز و لایق غیر مبارزد
بدن را زیرا که آدمی در وقت شکار با اختیار زحمت بسیار بخود میدهد
و اسب میتازد و در انصورت غالب هر از قسم ناخوشی میشود از اسب افتادن
و انحراف مزاج و فرصت یافتن دشمن و مثال ذالک و همچنین بازمیدارد
سلطان را از سیاست مدن و مملکت داری و کوفته و مانده میکند مراب
و چهارپایان را و اغلب اوقات انهاش که آنها را معیوب میکرداند بلکه

خود را خسته بر نسیم ملاطفت و سلوک لایق غنچه‌های دهنهای عامه رعایا و کافه
برایا را بشکرکزاری و دعاگوئی پادشاه زبان بشکفته اند و منع ذلک پادشاه
بلند قباب حمیده خصال حب ایتاء الدین و تحصیلاً لکمال مراتب الیقین بار
عام بعموم خواص و عوام داده غدقن بلیغ فرموده اند که در روز پنجشنبه و جمعه
حجاب و دربان اهل حاجت را مانع نشوند و هر کس عرض مطلبی و اظهار حاجتی
داشته باشد خود بر بارمعدلت کلام حاضر شده شفاهه عرض مدعای خود نماید
اللهم فاید و ادم دولته و نوره علی قلوب الدعا دیم صولته قاعده سیم آنکه اوقات
خود را مستغرق شهوات نفسانی و لذات جسمانی ندارد چه قوی ترین اسباب
فساد ملک همین است بلکه از اوقات راحت و فراغت بعض را نیز صرف
تدبیر مملکت و مصالح رعیت نماید حکیمی نصیحت پادشاهی میکرد که خواب غفلت
مکن تا اضطراب ملک تو بر نخیزد و شکایت تو بر درگاه حق بر نرود و جواب
چندان مکن در عمر تباه کنی که دولت و عمر چون آتش بنده که باد او بر دلداری

دل بلطف

اعث و اهتمام نماید بنصیحه کفتیم اعدا قاعده چهارم آنکه بنای کارها بر رفق و مدارا
نهد نه بر عنف و قهر قاعده پنجم آنکه در رضای خلق رضای حق طلبد نه رضای نفس
قاعده ششم آنکه رضای خلق در مخالفت حق نطلبد و این با قاعده پنجم بالمال
چندان تفاوتی ندارد قاعده هفتم آنکه چون حکم ازو طلبند عدل کند و چون
رحمت طلبند عفو کند چه رحمت بر خلق سبب رحمت حق است چنانچه در حدیث
صحیح وارد شده است الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی
السماء حاصل مضمون آنکه خداوند رحم رحم میکند با آنکه رحم میکنند بر زیر
دستان خود رحم کنید به کسانیکه در روی زمین زیر دست شمااند تا رحم کنند
بر شما کسانیکه در آسمان اند قاعده هشتم آنکه به صحبت اهل حق مایل باشد
و از مواعظ و نصایح منقبض نشود قاعده نهم آنکه هر کس را در هر مرتبه
که لیاقت و استحقاق دارد بکار دارد قاعده دهم آنکه بآن قناعت نکند
که خود ظلم نکند بلکه سیاست ملک بوجهی نماید که عمال و لشکریان و رعایا را

۱۲۰.

بیکبار مجال ظلم نباشد چه بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
هرچه در مملکت واقع شود چه بلاواسطه و چه بسبب قصور سیاست او همه روز قیامت
از او سؤال خواهند کرد الحاصل اصل کار پادشاهی در حسن عدالت و رعیت
پروری است و مضمون العدل معمار الارض رفاهیت رعیت و آبادانی
مملکت و نیکنامی دنیا و آخرت منحصر در آنست و بس حکایت نقل کرده اند
که انوشیروان چون طاق مشهور که هنوز بر جا است ساخت و در الوقت
که پیش آن عمارت ساخته بود ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا آورده بعد از آنکه
گذرانیدن هدایا او را در آنجا جای داد چون نظر بگوشه مجلس کرد دید که ایوان
منقش است و در اضلاع آن لنگی هست در تفکر افتاد که چه سبب این عمارت بیگونه
بدگونه و منقش شده پادشاه بفراست یافت و فرمود در فکر چیست عمارتی
که سبب چیست عرض کرد بپادشاه فرمود وجهش آنست که خانه پیره زالی
در حوالی خانه ما بود نخواستیم که ملک او را برنجانیم ایلچی گفت که ممکن بود

که خانه نفیسی باو داده او را راضی کنید و عیب عمارت را بر او روشن کنید
پادشاه فرمود باو گفتیم در جواب گفت همه یکی باشد در ملک دنیا
نمیرود و شما ایلچی عرض کرد که اگر عمارت بد و بنیاست لاصیت عمر آنست
تا قیام قیامت برجاست و مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که شیر و ظالم و حاکم را عذاب نخواهند کرد و استبعادی در
این نیست چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که خداوند عالمیان وحی کرد به حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام که یا موسی مرا بندگان چند هستند که فردای قیامت
بهشت را بر ایشان مباح خواهم کرد و ایشان را حاکم خواهم کرد که در
بهشت در هر جائیکه خواهند قرار گیرند حضرت موسی علیه السلام عرض
کرد خداوندا اینها کیان اند که بهشت را از جهت ایشان مباح میکنی
و ایشان را در انجا حاکم میگردانی خطاب رسید که اینها کسانیند

که مؤمنین

که مؤمنین را خوشحال کنند بعد از آن حضرت فرمودند که مؤمنی در
مملکت پادشاه ظالمی بود و از ستم او گریخت و در منزل شخصی از کفار
نازل شد و کافر او را جا داد و با او مهربانیها کرد و او را مهمانی
نمود پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد باو که قسم بعزت
و جلال خودم که اگر ممکن بود ترا در بهشت جای دهم جا میدادم و لیکن
بهشت بر کفار حرام است فاما خطاب رسید باتش که باو ضرر مرسان
و آتش بروی بود و سلامت است و صبح و شام روزی او را ملائکه
باو میرسانند راوی پرسید که از بهشت میرسد حضرت فرمودند که از هر جا
که خواهد فاما ای عزیز هرگاه چنین پادشاهی صفات او را دانستی
خداوند رحمان با هر زمان کرامت فرماید یعنی همیشه در فکر رعیت
پروری و دادگستری باشد نعمتی اعظم و کرامتی اتم از آن نخواهد بود
و وجود آن تالی وجود نبی و وصی خواهد بود و دعای مکرر از زبان

مبارک پادشاه عالم پناه مؤکّد بایمان مغلّظه شنیده ام که میفرمودند
اغلب شبها میان رخت خواب میروم بفکر میافتم که نوعی سلوک و
طریقی رفتار شود که عامه رعایا و کافه برایا را در بساط امن و امان و مهد
مرحمت و احسان جای داده رخت مملکت را از خس و خار گزند ظالمان
مردم آزار بجاروب معدلت و سیاست بروبم بلکه بجد و صریح میفرمودند
هرگاه مطلع شوم که بر احدی جبر و تعدّی شده و مع ذلک مسامحه
و اهمال در امر او نمایم جناب اقدس الهی از من باز خواست آنرا نماید
پس هرگاه سلطان اغلب اوقات بلکه جمیع آنرا مصرف این نماید
که بر کافه رعایا و عامه برایا مهما امکن نوع خوشی گذشته مرفه الحال
فارغ البال مشغول عبادت قادر متعال باشند و کسب معاش بجهت
اهل و عیال خود باشند بلا شک و ریب بر همه ایشان واجب و لازم است
که قدر نعمت او را دانسته اهتمام تمام و سعی بلیغ در حرمت گذاری

او نمایند

و فرمان برداری او نمایند و هر کس بقدر امکان دقیقه خود را از خیر مشی
که وظیفه ایشانست معاف ندارد و براهین عقلیه و شواهد نقلیه بر این
مطلب زیاده از حد حصر است از انجمله در حدیث حسن کالصحیح
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که ای شیعیان فرمودند
که ای گروه شیعیان ما زنهار خود را ذلیل مگردانید بترک
اطاعت پادشاهان خود پس اگر پادشاهان عادل باشند از
حق سبحانه و تعالی طلب کنید که عمر ایشانرا دراز کند و اگر
ظالم باشند از خدا بطلبید که خدا ایشانرا خوب گرداند که خوبی
ایشان در خوبی شماست یعنی شما که خوب باشید پادشاهان شما نیز
خوب باشند و پادشاه شما که خوب است خوبی او تاثیر میکند در خوبی شما
و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربان است پس هرچه که از برای
خود خواهید از خوبیها از جهت پادشاه خود آنرا بخواهید و هرچه

از برای خود میخواهید از بهر ایشان از برای ایشان بخواهید و در این خبر بهجت
اثر فواید شتّی مندرج و منضمرست ازانجمله حثّ اکید و تاکید بلیغ میفرماید
بر وجوب اطاعت و فرمان برداری فرمان فرمایان جهان و سلاطین
زمان بلکه ایمای لطیف و اشعار ظریفی به لبیب وجوب اطاعت میفرماید که اگر
طوق اطاعت و بندگی و پالهنگ نهند سوای قلّت و شرمندگی چیزی دیگر
عاید روزگار شما نخواهد شد و اینمعنی بر زیرک فطن مدلّل و مبرهن است زیرا
هرکه سر از اطاعت ولی نعمت خود بپیچد و در سلک مجاهد و مرافعه با اعدا
جد و اجتهاد ننماید ضروری و بدیهی است که غیر از ذلّت و خواری چیزی
نبیند بجهت آنکه پادشاه اگر بر دشمن غالب آید او را در مقام مؤاخذه
برآورد و اگر دشمن غالب آید او و غیره هر دو را منکوب و مخذول گرداند
و ایضاً ترغیب میفرماید باینکه بر رعیّت لازمست پادشاه را مطلقاً اعم از آنکه
عادل باشد یا ظالم از دعای خیر فراموش نکنند زیرا قلب پادشاه
نمود

نمود ای قلب السلطان بین اصبعین من اصابع الرّحمن در تحت اراده
الهیّه مقهور و بجبر اختیاری مجبورست اگر با خلق روزگار بطریق عدالت
رفتار نماید به سبب الطاف بی پایان خداوند رحیم است قلب او را مایل
بعدالت و امر او را آمل بمرحمت فرموده و اگر نعوذ بالله بنحو ظلم سلوک فرماید
بجهت آنست که مردم سر از فرمان واجب الاذعان حضرت حق سبحانه و تعالی
پیچیده و بظلم و تعدّی در میان خود رفتار نموده اند جناب ربّ الارباب
قلب سلطان را از ایشان منحرف و زمام اعتدال را از ایشان منعطف میگرداند
پس چاره در این صورت منحصرست بتغییر اوضاع و احوال و دعا کردن
پادشاه به ابتهال و لابه بدرگاه کریم متعال شاید به سبب تضرّع و ابتهال
دل مرآت مثالش میل باعتدال فرماید انّ الله لا یغیّر بقوم حتّی یغیّروا
ما بانفسهم و همین نکته داعی شد هر از زبان معجز بیان پادشاه زمان
مؤکّد بحلف و ایمان شنیده ام میفرمودند که چنانکه علمای ربّانی میگویند

هر مطلبی که از قلب بزبان جاری میشود فیضی است که از مبدء فیاض برو
وارد شده همچنین تا در قلب فیضی از عالم قدس القا نفرمایند حکمی از زبان
او جاری نمیشود و از واقعات اتفاقیه که شاهد و دلیل بر دلالات عظیمه است
این است که اتفاق افتاده که بدفعات متعدده تا سبب عزم جزم سیاست
شخصی معین نموده و بعد از آنکه بر مقر حکومت و مسند سلطنت قرار و آرام گرفتم
آن شخص بالمره از خاطرم محو شد تا وقتیکه از امکان بر خواستم آخر الامر
دانستم که ارادهٔ الهیه بسیاست او قرار نگرفته از آن در گذشتم و مصداق این
معنی است حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است
که فرموده خداوند عالمیان میفرماید که منم خداوندی که بغیر از من خداوندی
نیست پادشاهان را آفریده ام و دلهای ایشان بدست من است پس هر قومیکه اطاعت
من کنند و مخالفت من نکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و
هر قومیکه عصیان من کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان دشمن میکنم

زنهار

زنهار که اگر پادشاهان با شما بدی کنند نفرین بایشان مکنید بلکه
توبه نمایید از گناهان تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان کنم و ایضا
در حدیث موثق کالصحیح از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است
که دو طایفه اند از امت من که صلاح ایشان سبب صلاح عالمیان است
و فساد ایشان سبب فساد عالمیان است و آنها امرا و علما اند
و از این حدیث شریف که طرفی دیگر مستفاد میگردد که پادشاهان
مانند علما مربی عالم و منتظم نماینده امورات بنی آدمند و بر این مضمون
اخبار از ائمه اطهار بسیار است و موافق این اخبار است خبر مشهور الناس
علی دین ملوکهم یعنی مردم بر نسبت و طریقه پادشاهان جاری میشوند
چنانکه از سلف تا خلف و از آدم تا خاتم بهمین نهج و بدین منوال بجهة
ما تتبع و سیر کتب تواریخ و سیر نموده که در عصر پادشاهان کافر
اغلب مردم کافر و در عصر یهودی یهودی و نصاری نصاری و سنی سنی

بعد فالحمد لله الان پادشاه جهان شیعه خالص و محب خاندان است اهل سنه
نیز هر تقیه در مذهب ایشان غلط و هیچ است بلکه از باب تقیه متشیعه شده
بروش امیه رفتار مینمایند پس این نعمتیست عظمی و موهبتیست کبری
چنانکه امام علیه السلام میفرماید که هر که محبت اهل بیت را در قلب خود مشاهده
نماید پدر و مادر خود را دعا کند این کمینه میگوید پادشاه زمان را نیز دعا کند
زیرا که ایمروز امان تقلید مزاج برای دین درهم و دینار زر را رواج میدهند
پس اگر این سرخ و سفید در نزد دیو پلید پدید گردد همه تقلید مرید
مرید وی خواهند گردید مگر نشنیده که مردم مرید یزید گردیده حضرت
امام حسین علیه السلام را نور دیده رسول الثقلین صلی الله علیه و آله بعد
شهید گردانیدند پس دعا باید کرد و سؤال نمود جناب اقدس الهی حضرت
ظل اللهی را بر دین قویم و صراط المستقیم ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
ثابت و مستقیم بدارد تا نور ایمان از مشکوة قلب و مصباح دل زجاجه آن

دیگر

کوکب درخشان از پنجره مبارکه پادشاه زمان بر در و دیوار قوالب عالم
امکان تابد و از مهر مومنان و پادشاه مسلمان برویت آن سلطان
حیوة الرعیه و صلاح البریه یعنی پادشاه جان رعیت و صلاح بریه یعنی
پادشاه و فرمان فرمای عالم و نظام دهنده اوضاع بنی آدم است
از این جهت حکما گفته اند عالم بی سلطان زمانه را مانند بی شبان و از آن
هرمس الهرامسه رئیس الحکما حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام منقول است
که فرموده لا تسکن موضعا لیس فیه سلطان قاهر و قاض عادل و طبیب حاذق
و سوق قائمه و نهر جار فقد ضیع نفسه و اهله و ماله و ولده یعنی هر کسیکه
ساکن شود در مکانیکه در آن سلطان صاحب سطوتی و قاضی عادلی
و طبیب حاذقی و بازار با تجارتی و نهر جاری نباشد پس به
تحقیق که ضایع کرده است خویش را و اهلش را و اولادش را و مالش را
و حکما گفته اند الملک للخلق بمنزلة الجبال للارض یعنی وجود سلاطین

از برای مصالح خلق بمنزله کوههاست از برای زمین یعنی همچنانکه استقرار و استقلال
زمین بجبال است و اگر آنها نباشند زمین آرام نمیگیرد همچنین قوام خلق و نظام
ونش بوجود پادشاه است که اگر او نباشد دنیا و دین نظام و آرام نخواهند داشت
پس عاقل هوشمند و لبیب دانشمند را بعد از وقوف و اطلاع بمقدمات عقلیه قطعیه
مذکوره و اخبار صحیحه متواتره متظافره علم قطعی حاصل میشود چنانکه خدا را
عزشانه طاعت واجب است پادشاه را که سایه اوست اطاعت و فرمان
برداری لازم است و چنانچه بمعنی رعایا و کافه برایا مفروض است بر مقربان
و مخصوصان بطریق اولی متحتم خواهد بود خاصه بر کسانیکه در ملک و مال و زمام
کار و عنان اختیار را بقبضه اقتدار ایشان سپرده است و در قبض و بسط مهام
سلطنت و حل و عقد امور مملکت ایشان را استقلال و استبدادی شده که بر ایشان
البته لازم است همواره طالب رضا و خورسندی سلطان باشند و شفقت
و عنایت او را از راه حرمت و جان سپاری خواهند چه عاقل را معلوم است
که خو

که خوشنودی پادشاه حقیقی جل جلاله با غایت استغنا و نهایت بی نیازی بر فرض
طاعت و عبادت میسر میشود تا راضی پادشاه مجازی با کمال افتقار و اضطرار
چگونه بی خدمت بر خود قرار میدهد بلکه همواره جویا و متفحص است باید تودد میدهد
قلب پادشاه بکدام امر متوجه است و بعلاوه فطانت رغبت و نفرت
او را بهر امری معلوم نماید و در تحصیل رضای خاطر او بذل جهد نموده بتصدیق
ظاهری فریفته نگردد مگر در وقتیکه صلاح دولت را در آن نداند
ولاسیما اموریکه پسند صاحب شریعت نباشد و ضرر دینی در آن باشد
و در اینصورت نیز بسکوت کفر و تشویش منفعه مباد اگر قلب پادشاه ازو رنجد
چه ضرورت امتحان را امر بگوید عین جنایت و محض بی دیانتی است بلکه بلسان
حکمت آمیز و کلمات خوف انگیز و بیان اخلاقیت و احوال روز رستخیز
اندک اندک قلب پادشاه را از آن باز دارد و مروی آنچه آیات کرام انسند
زیرا هنگام جبر کسی خلاف شرع از آن شکسته و کاردانی فرصت بگذرد

ارزان بود در نظر همت رهروندگان طریق مهمات بستن و از رف دان
جستن را داشته باشند و تکمیل و تتمیم امر دین را مقدم بر اصلاح و ترمیم امر
دنیای دنی دانند بسبب آنکه دولت بازیچهٔ دنیا و سلطنت چند روزهٔ این سپنج
سرا قابل آن نیست که تحصیلش را مقدم بر کسب سرمایهٔ زندگانی آنجهانی کنند
و بکار بسته گرفتن مهمی از مهام دنیویه در چشم بیداران احوال اخروی
خواب و خیالی بیش نیست نقد دین را بر شوه دهند به شعلهٔ حسنی با دولت ایشان
اندالیت نام که آخرت خود را بهمان سوخت و از بکار آوازهٔ بزرگی
که در گوش ارباب هوش نفیر خواب غفلتی بیش نیست دین را بدنیا نفروشد
عزیز من سایهٔ چتر شاهی در پرتو خورشید رحمت الهی نشستی دارد و دوام سرادق
جهانبانی در ساحت قرب توانائی دستی دارد و اگر از نخل بلند اقبالی که نمو
اندوختن زر و دنیای ایشچه ثمر تلخ دیده و از خار گلشن کیرها از سلطنت
سعادتی چه گل تلخ چیده محصلا ملک دنیا را مملکتی داری نشاید و از ماخذ بیش
بنموده

جز شیوهٔ خودآزاری کردنی نکشاید پس سلطان عادل عامل و پادشاه عاقل
کامل آنست باید دولت خداداد را صرف تحصیل خشنودی و رضاجوئی خدا
کند زیرا که پادشاه در کمتر از یک ساعت میتواند آنقدر کسب امورات خیر نماید که
کسان دیگر در عوض صد هزار سال نتوانند نمود زیرا که از آن خیر و صرف میشود
و از مدوم عمر و اکون ویران نیکنامی دائم مترتب میشود و بر این تکلف و کلال
و هیچ بر حیرت موجب دوام عمر دولت و بقای ملک و سلطنت است مثل اقامه
امر شریعت و اهتمام تمام در استقلال میت و لاسیما در این جزو از زمان
که رغبت انام در اشاعهٔ شعار اسلام بسیار کم و اهل الله از میانه بردم برکنار
و کم شده اند و اغلب اشخاصی که مباشر امر شرع اند با وجود عدم لیاقت ایشان
امر خطیر را سرمایهٔ دنیاداری و تجارت خود کرده اند و بجهت قصور همت آنقدر
سعی در تحصیل علم و معرفت ننموده و تعلیمی ندیده قابل آنحضرت که ملکه
از روز اول بهمین عزم و نیت مشغول تحصیل میشوند از آن است که آنها متوجه

میشوند که این منصب از آبا و اجداد بطریق ارث به ایشان رسیده و لا
آنها اینکه پدر ایشان عالم با شغول این شغل خطیر بعد او نیز بطریق توارث
انرا متصرف شده و قابلیت و عدم آنرا مطلقا ملاحظه نمی نمایند و حال
انکه اخبار متظافره و احادیث متواتره وارد شده که هر که در نزد ایشان محاکمه
قابل مرافعه نیستند قیام بمرافعه نماید و بحکم ایشان اخذ مالی کند آن مال
بروی حرام خواهد بود مثل اینکه از وجه قمار تحصیل نموده باشد هر چند که آن مال را
ذی الید واقع مستحق باشد و حال انکه این اشخاص در عوض سالی در هر ولایتی
چندین هزار تومان اموال مسلمانان را بجهت و سبب حکم ناحق میخورند و بلی
بر که مال حرام محتاج به الزام و ابرام نیست بلکه خداوند حمید در قرآن
مجید در یک سوره و بلکه در یک صفحه از ان وعید شدید فرموده که و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و بعد دو سطر از ان میفرماید
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و بعد از دو سطر دیگر میفرماید

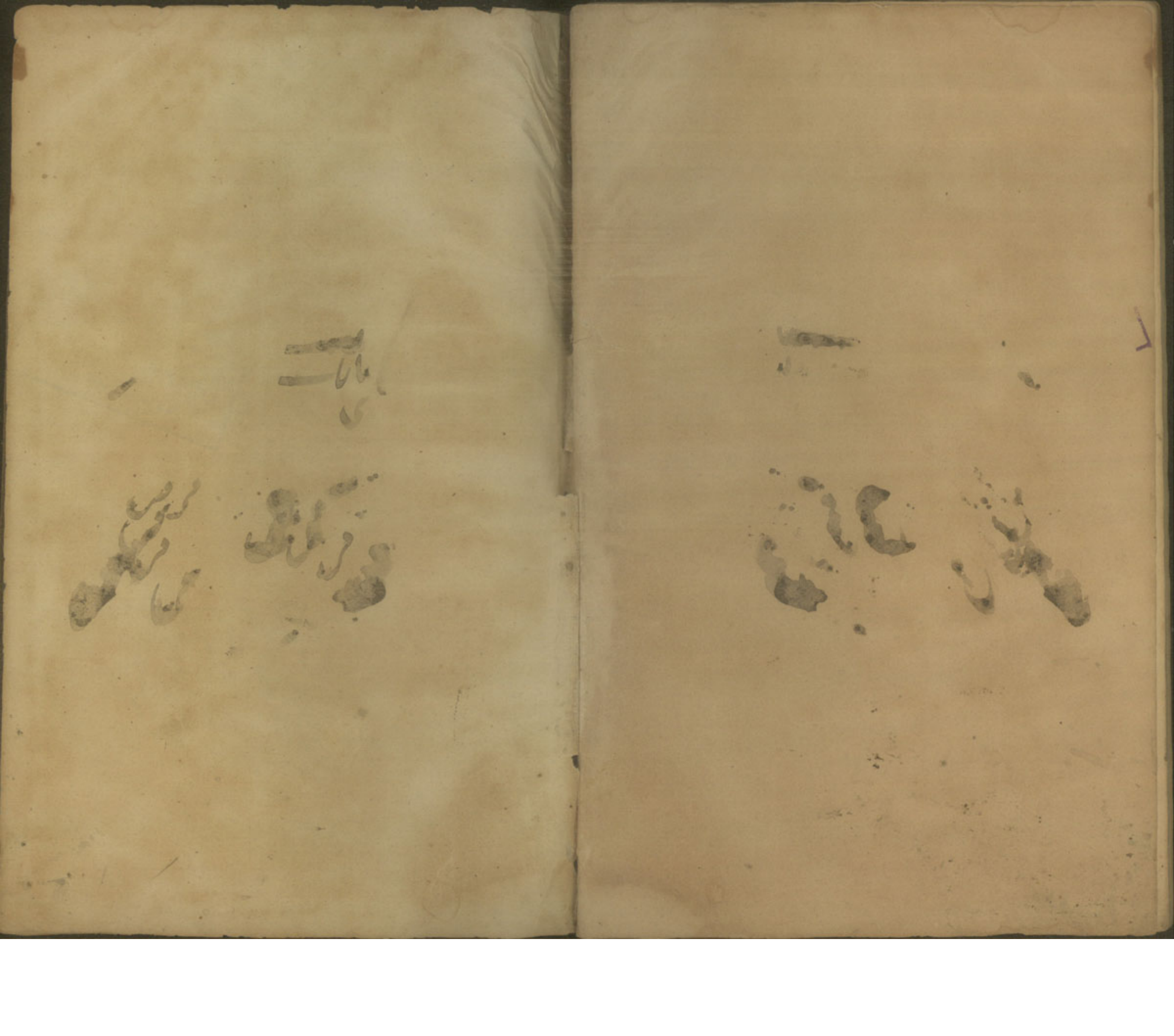
ومن لم

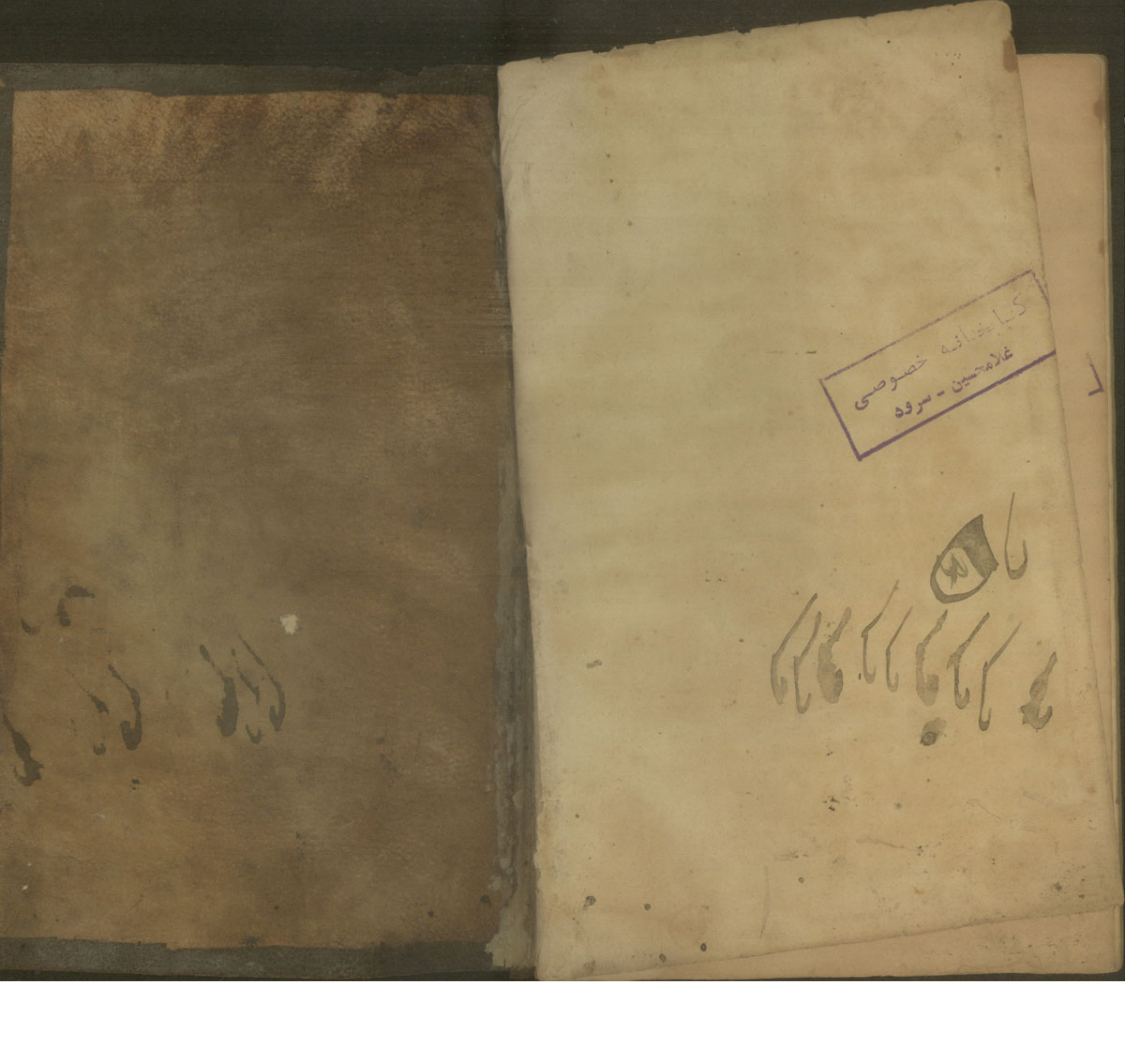
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و حاصل مضمون انکه آنانکه
حکم کنند در میان مسلمانان نه بنحویکه خدا فرو فرستاده و صاحب
شریعت از ان خبر داده پس آنها کافر و ظالم و فاسق خواهند بود
و احادیث داله بر این مضمون بسیار و اخبار از ائمه اخیار بی
شمار است از انجمله حدیثی است که محمد ابن یعقوب کلینی رحمه الله
از عمر ابن حنظله روایت نموده و حاصل مضمونش انکه از حضرت
صادق علیه السلام سؤال نمودم در دو مرد از شیعیان فیمابین
ایشان منازعه در خصوص دینی یا میراثی واقع میشود پس تحاکم
و مرافعه می کنند بسوی حکام و قضاة جور یا مرافعه کنند نزد
ایشان در خصوص هر حقی و باطلی فرمود جز این نیست که تحاکم
و مرافعه نموده در نزد طاغوت و بتها و آن مالی را که آن قاضی
برای او حکم کرده اخذ کرده است سحت است یعنی آن مال بر او حرام است

هرچند که آن دعوی حق و آن مال در کف مدعی علیه ثابت باشد چرا که آن را
بحکم طاغوت گرفته و حال آنکه خداوند تعالی شانه امر فرموده که بطاغوت
کافر شوند زیرا که میفرماید یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا
به راوی میگوید خدمت آن حضرت عرض کردم پس شیعیان شما هرگاه
درمیان ایشان نزاع واقع شود چه کار کنند فرمود که نگاه کنند
کسیکه از شما یعنی شیعیان روایت کند حدیثهای ما را و نظر کند در
حلالها و حرامها و بشناسد احکام شرعیه ما را پس هر آینه راضی
شوند شیعیان ما بانکه همچو شخصی حکم باشد درمیان ایشان بدرستیکه
من او را بر شما حاکم کردهام پس هرگاه آن شخص حکم کند بحکم ما و کسی
از او قبول نکند همین جز این نیست استخفاف بحکم خدا کرده و برما
رد نموده و کسیکه رد بر ما نماید رد بر خدا کرده و این بر حد شرک
بخدا است و این حدیث شریف مقبول همه علما و متفق علیه جمیع فضلا است

احدی را در مفاد آن سخنی نیست و این معنی بر اهل انصاف بسیار
سهل و جزئی گردیده و کسانیکه نمیتوانستند که این امر خطیر را مضبوط
نمایند نمیدانم بچه سبب مجرا میکنند و حال آنکه هرکس این امر را
منقح و تفویض این امر خطیر را به اهلش کند و غیر فن منع نماید
و در هر شهری کسی مباشر این شغل نشود مگر که لیاقت و قابلیت
این امر را داشته باشد بلاشبهه حضرت عزت ویرا اجری عظیم
و مثوبتی جسیم کرامت خواهد فرمود زیاده بر این را اصلاح نداشته
از آنجائیکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هرگاه بدع
در امت من ظاهر شود پس هرآینه باید عالم علم خود را اظهار کند
بهمین قدر اکتفا نمود و از ملامت لائمین بامر حقی آنرا شرح نموده
اظهار کرد و توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم
یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل

وکبّره تکبیرا والحمد لله اوّلاً و اخراً و صلّی الله علی محمد و آله باطناً
وظاهراً




کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

